قاتر چی یعنی صاحب استبر تیم یعنی مرحوم را نطرف و انطرف نمیند یعنی نمیزدد و بحران
نه نشوند نبک از کله پریدیعنی در حالت بسیار از خوف نسا ز ایل شد اسب را نفروش
آوردم عجب صحبت رنگینی منعقد بعوا دارد لحراسی بگوش خولود دست و پا گم کرد
یعنی سر اسیمه شد رامات طوطرا زداخل عراق شد جمعیت اینها فریب نصف لک آدم
جنس بعه است یعنی زیاده از نصف لک آدم بعه ملازم او جاغ شاه بعه است یعنی نوکر سرکار
شاه بعه جیغه راست زدن دماغ کسی بریدیا خوبا نگس زنش میخندد یعنی نگس زن خود
هیچ فرقی نمیکند خام اولاغ میکنم خوابکی نصیب ایشان شده ما سند قسونیا نا کس
شوخی بمرگ زن ملوا ریدکه کیر خوله خواهرها نفس راست بکنند ریشها را نگاه دلعه و سبلها را
کورم و بچه خورم گفته اسبها را بیرون سمیر سیاچیا کار کرد اگر کمر خوله بوجه گرده بعه
واگر بر شانه رسید بعوا زقاش زن در گوشته بعه کسی را روز سیاه نشاند اماده
اطاعت کسی نکند اگر و صفش بکنم بوای مبالغه گاه دیگر نمرده جه جوان غریب بعه است

واویلا واحسرتا فلانی را فلک بروز بد نشاند بعضی نقل میکنند سامانی بود درست کردن

چشم بابا بیت دلش که همچو نقد رشید دارد اغا جعفر با کلانتر اینجا زند کی میکرد چند تا

خوشخوان را اصفهان آمده آمد بدیم نه بعضه اند ما شاه حسینی که جناب دیده اند نه کجا و نه کجا

شاش جاق بعنی خوش و تندرست بعضه هر چه زهر مار میکنید یعنی هر چه میخورد چند سیب

بکام دل بروزاوردم شعر شش ناخن بدل میرند کردنش را گرفته بر زمین بعضه سیاه مست

فکری بودم یعنی متفکر بودم کفتم جراءت از تو بر دروغ میگوید یعنی بسیار دروغ

میگوید واویلا این چه جراءت بنده هم دست و پا چه دو دیدم یعنی من هم سر اسیمه

شنده دو دیدم اگر نفس کشیده آید بیل از شما خواهم گرفت مزد خود خوش میخواهد

این را که شنیدم بر سر ده یا از این معرکه گشتیدم یعنی این سخن را که شنیدم دست

خورده از اجاکناره کردم این را بس کس نقل نخواهی کرد یعنی این حرف را باک نخواهی گفت

محرعلی اشاره من دریافت جبله پیش کس در مجبور مرخص کردم اگر قول او اصلی داشته باشد

دلیش و بر بیتل عجم را تبع کرفته تیر اشم و بجان آب بول مسک بصرف می رسد تبع

بمعنی شسته از بیجا قدرت حق را تماشا کرد یعنی درین محل قدرت خدا را باید دید

فلانی را بر تکه سبرد یعنی فلانکس را بچشم کن حواله کرد تا چشم او بکند جکی جکی کرد یعنی

تضرع کردن کلو فشار دلمه بر زمین نرو خوانده جشمبس بکند در اوتاق مهد علیا کلکین بکنم

اقا نزول اجلال فرمود اوتاق بمعنی خیمه مهد علیا خطاب خاتونان عمده میرابخ نام شهری

متوجه اسطام میکه بمعنی متوجه بطرف اسطام شد اسطام نیز نام شهرست عرض راه

بمعنی اثنای راه عرضه بمعنی عرض بیک لار بیکی بمعنی امیر الامرا این لفظ ترکی است سر کوشش

بر داشتن رقم بمعنی فرمان بادسای سوار جرار بمعنی سوار بهادر نایک بر سر کرده ها میشود

به تهدید کفت ایالت بمعنی سرداری چه کنار ها که درمیان من و این کیدی اتفاق نیفتاده

شما و خدا بمعنی قسم خدا قرانت نشویم پدر و مادر ما بلا کردانت طریق نمک حرامی

مرحمایت بمعنی تکجرامی میکنید تقصیر ترک بمعنی تقصیر سیار نام اولوس را بدنام میسازند بمعنی قوم را

بدنام میکند مقابله در پیش کم بمعنی خنکید این بار ستاره بخت میل به بستر نخوابانش سر

بمعنی بی سر الامان الاحان بمعنی بی حاصل الاحاصل الامان نیز همین معنی خوشا بمعنی خوها

برای غایب خوتان برای حاضر هم تعظیماً دهم جمع خوهامان جمع متکلم و برای مفرد هم تعظیماً

عبدالله حاسابق الذکر یا مسبوق الذکر یا مصدر الذکر یا مسبوق البیان یا سابق البیان

بمعنی عبدالله حاضر که پیش ازین بیانش آمده یا بند یک ساعت یا حیات مستعار را الله

بعده رشته حیات منقطع کرده راه پیش و الماس کرفت سر کش بکسر و سرکش بکسر

و سرکنده برکنده و سرکنده برکنده هر چار بمعنی سرکش بسیمه کمان نفیر اسکه کشیر یا کمان نیم

شکرغه اجل شد زبانی معزالیه در یافتیم که یار سپیر انه بنجه بر سر مقصود میبایست

خدایش سلامت دارد الوسکس با ثوت سیلانی شد دانش ارشد مرد و بمعنی اسکه افلاس او

مبدل بمقدور شد سبلان نام جزیره السیف و با قوت انجا هم میرسد نکدار بمعنی

ازین مرد که زد او را بقدر یک نفر چه مرد و برادر برای خوشخص لهو بمعنی هر هر برادر

بعد ازین مروز رسد که فردا باید دید که بمرگ تو بنشینیم ظهوری کذاران بمعنی غارظهر ادا کردن

دوست خوها بمعنی دوست ما خانه آدم بمعنی کاشانه آدم بسر خوانده بمعنی مونه بولا بیتا

کرم صحبت داشتن بمعنی باهم اختلاط کردن خان معظم الیه و خان معزالیه هر دو بمعنی خوان

بر رکب خورا عالم میکیرد بمعنی خورا عالم میدانند خورا از سخنان دانی بدیت کم نمیکرد

آب چشمش کرفتم و برق چشمش کرفتم هر دو بمعنی ترساندنش شعر بر زبانش میکذرد و متوقع

داد مرکه تعبیر شعر خواند و امیدوار تعریف شد ابتدا السبابه بمعنی بی تامل میکوید نا فقه

بمعنی حلش نمیدهد میکوید با چاهیده بمعنی زبان سرد زمرد از بنکره کوی مرک بد رخودم که هیچ

با بیکار دادن بود و منع شد طفلانه خرف زدن نادان بدهید بمعنی بیلا و اخیرجه اصفهانی

کار نیست هدایت ضمیر در رابت النوع اصفهانیاست بمعنی ضمیر را استاد سخنوران

اصفهانست کو جلب ابدال خو میشمارم فلانی زبان و بیان در سبع بزاله مشرف

شد زبان بچه کم کم حرف میزد رد و قدح بر کلام الیسان بمعنی بی اعتراض کردن

برسخن السنان چوب نیست سر و باید الله دردمند از خدا بترس با من شوخی میکنی

واویلا وامصیبتا خاک بسر تو ترا قبله خطاب میکنم یعنی ترا قبله قبله گفته سخن میکنم

نسبت بمادر حمال یعنی خیال من این بود جک و چانه والده رضه خوان یعنی کتاب خواندن

که در عشره محرم میخوانند حضرات میگفته اند یعنی مادر ان میگفتند همیا تیوردا یعنی بقدوم دولدم

یعنی همراه تو میردم تو کی قصد یعنی در مسافت محل رسوز فتن یعنی دیر میشد

کردن یعنی نگذر ملا نا در راه رفتن خود را میگذرند یعنی در وقت رفتار خود را میکشند

دروغ چرا باید گفت چشم دانرو هم والله خوسه حرب یرسنه کردن گاه گاه

مرقت افسوس انور کوشش میدید یعنی افسوس در میان کوش او دمیدند یعنی جوار

یعنی ماخراست آب بر بر کسی بردادن یعنی کسی را فریب دادن در حوالی نوخرید خود نیش

مرآلو یعنی در خانه نوخرید خود او که دفعتاً واحدةً ولغتةً هر دو یعنی ناگهان

جارتوکر را از سر قرد او که شال سبز بر سر کشید جار پرکی حوالت که در وقت

یعنی بعد از ۱۲ ساعت که بگیرد الله کریم

یعنی سرباز سوار سبک باشی رساله دار صد سوار سبک باشی رساله دار هزار سوار ترکه یعنی ترک فلانی خوانست

که از ریاش این احوال بشنود والا خودش هزار سال پیش از این بلکه هم میدانسته است

بلکه هم میدانسته است یعنی بلکه زیاده از هزار سال میدانسته همچو راه رفت

یعنی این کار کرد در مرکش یکبار تا به تب را نه شوجه باشتباع خواندن یعنی

تعالت خواندن یعنی لهو یعنی بیشتر ها این کوچه را بلد نبوده است یعنی قبل از

این مقدمه اگاه نبود ملا زاده یعنی بسر ملا و عضو تناسل ترکه را شاه میطلبد و

تجاهل میکند یعنی ترک را شاه طلبید و بمیخ چوب سرش را بکوفت ملا زمان

ایشخرف را ملاحظه فرمایید که چقدر با صداقت دست و گریبان است یعنی

شما این سخن را غور بکنید که چه قدر نزدیک براستی است بنده خانه یعنی خانه من

صحبت های رنگین دلنشین تعریف صحبت اصلش اینکه یعنی اصل حقیقت آن

این است صاحب فراشش داعی حقیقی کنایه از الله درباره خود از البستان

شفقت پدرانه مبدول میدارم یا فتم یعنی بر من ایشان چون بدر ایشان مهربانی میکردند خشم کورخو

اگر از خبر مرگ ایشان خاک بر سر نکنم و جانم برآید اگر سر بسنگ نزنم مدعی عقیدت

بوده ام یعنی دعوی اعتقاد داشتم همیکه این خبر شنیدم حواس را خبر باد و هوس را

الوداعی گفتم خبر باد کردن یعنی رخصت کردن نمرور و رفتن گفتم یعنی ماتم کردن

اغار کردم قامت حال کسی بلباس تعلیم کسر را راسته کردن یعنی تعلیم کردن کسی

کسر را کردن باو شیوه نبرا سته کردن فلانی مخلق یا خلاق نسنیده است

یعنی تا امروز کفت بسی کرده اخر ترا چه بلا بود چه پیش آمد و چه بیادت آمد

که بدرت انجانی شد هر دو برادرت چنین و فایم خصوصت چاق و شد رفتن

اندا ختن یعنی واویلا کردن کسب توانائی ارادہ کردن یعنی حاصل کردن ثواب

گفتم مرگ ما بگذار از اینها چه میگوئی مرگ ما یعنی قسم من زخم رسیده نازخمش نکو

مشکل که دم بتو بنشیند خانه آباد یعنی خانه خراب در خطر خوهم خوانده ام یعنی

خاولی

در خطا خوهم خوانده ام و باغ جاق کردن یعنی شد رفتن هوس کاری خوهم میکند

یعنی هوس کاری خوهم باز کردید خوانده یعنی مطرب بی سر و پا قضیت که از راه اختلاط

و فرط محبت یک کیسه بدا کر سامعه خراش ملازمانه کوا یعنی خوانده ها کمر مجلس بکشند

انقصم جتع یعنی گفتم بخشم الله میشوم از خواندن سازنک از دل رفت یعنی از سر ایشان

انقا کدورت از دل رفت جای حجاب و جای شما سنبر یعنی افسوس که شما

در مجلس نبودید خطر حاصل شد که من چکویم و شما چه نشنودید ای خدا قادر

ترا بگردم یعنی ایخدا قدرت ترا قربان شوم ما را هم از این نعمت کلان یعنی خبر بکنه شما

منخوانید یا خبر بکنه پیش شما هرف قدر از ما بهم رسید خبر نبودم یعنی خبر دار نبودم

سر بان خبر دار ند یعنی شوق این خبر دار ند چه میبود یعنی چه مضایقه دارد بتغافل

مزید یعنی تغافل مکنید کج دوا کج راه رفتن وبال سبته راه رفتن و سبه بر آورد

یعنی اگر ای جنا جان اغا یعنی سوکند شما اینقدر ها چه معرف دارد یعنی اینقدر سخن

گفتن چه موقع دانکوشش نقد به اردنه نسیه نسیه بمعنی وعده مشهد رضوی علیه السلام گفتنها

و السلام اربیای یک فرسخ گامی هست یعنی از اینجا تا فاصله سه کروه دهی است

آمد نشد دیر کشید در دم دروازه ایستاده بود یعنی در میان دروازه ایستاده بود

علی مرتضی بیرمز کردنت بسکندز یعنی گنگ کردن سیدن بمعنی رسیدن کرانه بمعنی نزدیک رفتن

بر فلک کردن سیدن تکه بر لتفا نامکه خانه آمدم کوش خهو شنیدم یعنی من که خانه آمدم گوش خواب

خهو شنیدم تو هم گناه کمر تکه بی ادبی روا داشتن صدقت شوم ایش را الخ

کرده تمام عمر خواندی داد م نشدی خوب حالا که آمده باش ممکن ارم کم جر تا خواهد رود

هر وقت که بردی بنده از او ممکن یعنی هر وقت که خواهی رفت احتمال کم کردن

دلکوچک هستند او سیستند یعنی معتقد اعتقاد راسخ در حضرت او داشته است

بحسابه بیش نخود یعنی زیاده از پنج سال نخود بر کار مالید یعنی پیش مالید ذخیره خود

یعنی ذخیره خود را نگاه بوسیدن نهی کرد یعنی منع کرده در اینجا نیست

خهو دارم بما مبر سانیده لعبه است این ملک وسیع در تصرف دولت یک کس آمده

این هم کاش کس مرا عمر بحضور صاحب همران زانو نظام این همه رزگاه بسیار خبر آمد

سیما مزار اکوچک نمارم قدرت حق را بزعم خهوش یا خواب دان بدل وده

قدم از محقق طوسی بس بس میرفوار آب صورت خهو را سستم فلانی را

فرمادکرد کفت لبی تیم بان حکار کرد عرض کرد که حضرت من در دنیستم میرا

کفت که حضرت بر کمرت بر بند حضرت حضرت پیغمبر است شاه کفت که ا

حضرت اکر من خروج بمکردم افاغنه زنهار شمارا کاییده لهو بزنیم شمارا سخت ادبت

مبادا دندش از بس غربله ها بیخا خوش ندارم اکر کسی است ریسمان بیار دو این را بکلیت

بیندو خوب کتک کند و زیر خوب بکند این بیت العیب تجم اشرف زمانی

دست و پا کس خوله و جمبر کردن بی هیچ کریه سر کرد و عده خلافی فلانی

باین مرتبه که فردایش فردای قیامت است او هر روز همان اش در کاسه دالغه فلانی هم

اول کاسه دره برآمد ما کجا یسر خود را بر سنگ بزنم و کجا برویم باسمین مقصود در

استین حال بعد بمعنی مقصود حاصل شد محمد نبی خان غره بر کثرت قشون بعد کریا

به بلا زنان درگاه فلک سجده گاه منهروخته بعد است از مار نمایک بر سر

سگفتگا او لقب ندم کار رفته بعد اند بعضی سر از مفوض کوشش فلک کردم بحرا

شریف علی قابوئ ندارم فلک دخیل شده در نسبت بانگ داد بلا و

باسمار سانند نداحدی بمن کوش مدالو خون تازه بی ریخ نکردن کرفته باهم اخول

نشکوفه بر شاخ ظهور کردیدام در صحرا که باباطن نورانی صاحب سران او

یک بستان سیر خوانده در تعریف صبح فلانی بنای کار بر کریز بهادر نورد کار

اعتدال طبیعت و صاحب اتهاما قوا بر بامیه فلک دی سنه نزاکی نیز کفته

قدم براه بیغمانی نهاد محمد باقر بسکر بولس بمنزل رسیده از منزل دور افتاد

خدا نفرماد اینهارسه معروف احوال کرغ سار منزل نفته ها و اهل این نا اهل ها

سپید من فیل را می اندازد بقدر لنکره و چشیره تناول کفته بمغز اندک لنکره و چشیره که

بعام اکش است خوانده کله جوش و نان سنگک و پیاز نخته و پیاز حام و جز بسیر

درست بکند که تا اهوبره را کشته بمطبخ و آدم ملازمان میدانند که این کونت قابل جز بعنا

خبر بمعنی بلاد و وده تا مرغ را هم کفتم که بر سیخ بکشد بغیر بادر جر کفتم که وده مرغ را هم کباب بکند

خلاصه خوانات مجتمع و حیر آماده بغیر حاصل کلام اینکه یاران جمع بودند و طعام موجود بود

چرا کسید بمغز طعام نخورد داعی ملازمان مخلص ایم و داعی بسیار مند و فقیر و محرر دعای

واتم بیچاره و راقم اثم و راقم ایم و بسیار مند و بنده همه بمغز من خدام کرام و فضله

خلاصه همه بیک مغز دشنام ها کون دریده و کون لغاز و زن جلب و فرمسان

و بیاسی دکس کس و زن قهبه و مادر قهبه و قلتباو هر شب بمغز بهڑوا فلان فلانده

بمعنی اب بیتمار لیت پریم بمغز پریش تو پریم و زن پدر کلانت بحر بنکسم تو کردن

بواد معروف بنیرزشوال بمعنی کون کشاده تو رخلقت شایشدم یعنی در خلق تو بسیاریم

این سر بهر چه بدتربت بعنی سرمن بکون خجو بیذار کیر خولقه خواهر کون ناشسته

ریش ما بایت بریم و فرود کردن و خبر کرفتن و کردن و برسر بند کردن و طپانیدن

و بند کردن و بکیر اوردن و زیر و زیر لوطی و تخواه کرفتن و لشکر طوق کردن

کردن و تخواه طلب کردن و برد و اورد نمودن و لشکر کشیدن و کاویار کردن و لشکر بستن

همه بمعنی مجامعت و اغلام کردن آب بپوت اه اختن بمعنی بالغ شدن هرچه بدتر را

باره کنم هرچه بدتربت چندین ارکون خوردن بمعنی که خوردن نیزار کیر خولقه کس را دی اهل الله

وقف کرده سرش بکس اول و اخرش اول بمعنی مادر ران و جده ها و اخر کنایه از دختر

و نواسه ها سرت در کردنت بکس مادرت میخندن یعنی بکس مادر خود میروی خر کس و

کون خر و کاو کون و کاودی بمعنی احمق تو هم عجب ماچه خری ده بر پیش او اب در دیده

ندارد و تغیر بحمایت پیش داد دولت لعبو و بنیرزشوال بمعنی کون دادن بکردن و بخشش عرض حاجت

او سده مرد که تو چکاره ئی چرا بیدرد را بدرد می ارزی مارزی مارا بر پیش ما هم مارزی مرد که

بنیری بچه اندیشه قدر بیرزه چاکی زیر کردن بمعنی خبر کردن ارتو معلوم نمیشود که در اداد مهار

شده یاد حرامیان یعنی معلوم نمیشود که تو در میان انسانی یا کلان شده یاد در میان حرامیان

چیزست از تو بمعنی خیراست ترا انشاء را هم از قبیل کره حیال کرده کره بمعنی احمق یا ده

حاوید شروع کرد بعنی هرزه کو را غار نعره لنکوتی بند بی حیا حالا چطور است که لنکیات

بردارم و دوازونه ات خوانا بده هرچه بدتربت را حکمه میرحاج سازم کم کو مرد که

بمعنی مرد را حیا و ادنیا بعنی طوریکه

کون

اون ده

نموزه

کون ردی لوحش یعنی دور شو ای مرد ک قابل کردن ردن و لوحش لات و عرا

شرح اصطلاحات محاورات اهل زبان ماخوذ از رقعات مرزا قتیل منهو

صابون کسے بلباس کسیر رسیدن و کنجد بافتاب کردن بمعنی باهم معامله کردن

بروں دادن بمعنے ظاهر کردن و زائیدن پر بحیایت بمعنی لسار بیحیایت احوال کیر

کسے بذمه کسے بهوں حوصلہ کسے بکسے بمعنے حوصله بکسے و رصدد کسے شدن بمعنی درپے

کسے شدن بدم کارد اداد و زنبع کسے بدن بمعنے کشتن بتعجب کسے نزد کسے بمعنی رفتن او بسد

سر بسر کردن و عرق ریزی کردن بمعنی سعی کردن و درباره این ادا نحو اهم کرد بمعنی باین کار نحو اهم کرد

خواهر بوهر بهن بمعنی همشیره کوهر اوت داد حلاوت دادن بمعنی تعریف سیر کردن کار

کرده است که افلاطون باید که صدقش کرد بمعنی قربانش کهو خود را در دیدن بمعنی بهلو تهی کردن

و کنار کردن یک کنے دو فاخته کردن بمعنی کار کرد و در دست دو فایده باید روی خطاب

بطرف داشتن بمعنی سخن باو کسے گفتن نه خدا و خطاب را بفرماید بمعنی شما را قسم حضرت را

بگوید یا تخمل که مرطنه که بمعنی شاید که در تفنگ انداختن مثل انداختن بمعنی به بندوق خرچ کردن

هر کس که میخواهد میخورد بمعنی بحضور مردم هرچه میخواهد میکند بغیر پروا مثلاً کسے بحضور اکبر یا

شروع کیا بند زیر جامه را نکال میدهد بمعنی ازار بند کو جهٹکا دیا مدت جماع بڑهی

دلبٹ و بیخ دقیقه نخوں کشید سرم از ریش خود نداری نمیدانم کجا برگ شده

بحدا که در اردوی عمل یا ولا غرض از هر چند بگویم اغا مهدی الان بمحکمی جواب

نمیدهد اغا مهدی الان بمعنی اغا مهدی را بخرید این فقره تکیه عطسه کسی منظور کردن

و بارا در فروج کسے ریختن بمعنی منزل سند لذت انزال یافتن در زیر جامه تکیه ریختن

منزل سند در ازار غصو تناسل هر کس بلغ میکند جماع رسائی درد بغیر نابد بر جماع کرده

کم کم تور سورا خش میکند بمعنی تیم دخول میکند همچنان قوت باهیه بر کسے مستولی

سند بمعنی غلبه شهوت سند شمار برد و آورد کردن بمعنی حرکات وقت مجامعت

را اسمرد کثیر الباه بهوکن غلبه بمعنی بسیار مرد کوئے هنوز دست نکرده بهو بغیر تا حال جماع

بهو از و هر چه قدر بنری کوئی شهوت خوب است یکبار زمه ریده بهو و دو بار سنده

تا دو نوبت

مدعو شدن بمعنی دعوت کرده شده گردیدن مکلف بمعنی تکلیف داده شده مجبور

کوئی جان بیت اللطف بمعنی مطربه برآمد مطربه ها بیت اللطف بمعنی جائیکه مطربه ها در انجا

مهمانند در هندی را جگه که بمعنی قبله خبر بمعنی قبله نه خبر کلمه نفی است بمعنی نه

دندار بخیین بمعنی افتادن دندان و درین مقام کنایه کرده شده دندان سنگ غلط مخض باشد

اثنا عشری دوازده بمعنی سیصد و دهلی بمعنی سنه در خروج نام برآوردن بمعنی بجا بجا

مشهور شدن با این معانی مبعوث گردیدن بمعنی محشور شدن بازبدا کرخدا بداشتن بمعنی

بمعنی اگر خدا مرادش بدهد عمومی کوچکی بمعنی عموی خواندا یمان و احلاف بمعنی قسمهای ایمان

موکده بمعنی قسمهای سخت ریش جوکندم سدن بمعنی سیاه و سفید شدن ریش بمعنی کنایه از عمر

بر آمی بمعنی برمردصدای به به بلند کردن به به باظهار مردو هاهو کلمه تحسین حیرت امیز است

تردیک بعد که کف خانه بر سر خود بر سر خود بمعنی فرو افتد تردیک بعد بمعنی بطیفه بطیفه دیگر

بمعنی لطیفه بعد از لطیفه دیگر بوقوع آمدن بدله سنج بمعنی لطیفه گو دهیبا های فحش نیست بیا

مولوی تخلیات جمع سدن مولوی بمعنی اسباب جوار داشته باشد بمعنی خانه باشد

لطف کلام اینکه فلانی برداشت بمعنی فلانکس سخن را غارکرد کور سواد بمعنی کسیکه خواندن

و نوشتن نداند پل بشما مردم برساند بمعنی از شما بدهند تتع مال بزید بمعنی همچنین رفت

شمالک نقلی خوشنما تر از نقل دیگر بمعنی نقلی خوبتر از نقل دیگر دار نگشیده بمعنی

بمعنی لیشتا تهاتر بمعنی بیش از بیش زور ها نوشتک بمعنی تحفه کسره اضافت که

در اصل نوشتک بود نوشتن بگیر بمعنی بنشنو والا قالیو دیوخانه بمعنی درگاه بادشاهی

منصف مفعول عبارت از کتاب و ظایف ایمه ۴ خورا بکار دردن بمعنی کار

به سکم خوردن مرگ حرام برابر جه بمعنی خورا بدست خود کشتن ذخره را سهرت

به بسر دادن بمعنی دختر را شوهر کردن که بسر است بهار گست بمعنی لیبارا رک است

اورد یک برانی قسم از ظرافت و انچنان باشد که مرغابی زنده را دردان بطور

بخشه تبش مهمان کذارند و او چون نان را شکسته میخواهد که بخورد مرغابی کوازمیان نان

بریده میرفت و او حیران میماند و اردک در زبان ترکی مرغابی باشد یعنی هیچ برای هر کسی

نوای برگ را بعنی خواه ناخواه هر کس را تقلید میکند هندی مونه بعنی آواز تا هی او نقل کرتا ہے

مرگ ملازمان یعنی قسم شما نفس کشیدن و دم بتو ماندن بمعنی خاموش سخت

رشید هدایت بعنی لیار مسخره است جناب انصاف مدهند من کجا و او کجا قیاسها

بمعنی قند فروشان لسم در کلاه بهر سایند یعنی مقدوری جدا کردن بالا میزند بمعنی

تفاخر میکند جان قسم یعنی بجان شما یا قسم محذوف است حرفهای شوم

دوم بتو نشسته میباشم یعنی سخنهای ما نمی شنوم و خاموش میباشم خون ایشان

سرخ تر از خون او نیست یعنی او کاهی مقدوردار تر و بزرگتر از ایشان نیست قدرت خدا

را نازم یعنی تعجب دارم وای وای یعنی افسوس افسوس بر شاه فالهه نمیخواهد یعنی کمال غرور

و الله مال آن جانور کله پیره او دستش آبله است یعنی از آن ابله بیهوده کوشش افتاده است

او را چه بلا زده است یعنی او را چه پیش آمده است سوگندها غلط داد میخورد

یعنی قسمهای سخت میخورد مثل قسم خدا و رسول و ائمه وغیره شام و جائت بمعنی طعام

خوردن شب و روز رخت الش کهون بمعنی تبدیل لباس کردن توی مجلس یعنی درمیان

مجلس در چه عرضه بعد اند یعنی در چه شمار و قطار بعد ند بان آرایش و فرش یعنی ماین

مقدور و باین سان و شوکت فرش بمعنی شملهٔ دستار و باین لب و بینی چه وقت

همکله من نبوده یعنی کدام وقت با من برابر بعد جونه پرچانه بمعنی زواله سازفربه

هندی ائی کا پیرانی والا موٹا چونه در اصل چانه بعد بمعنی زواله از لهجهٔ اهل زبان

که الف را بواو بدل کنند چونه شد فرع سمع ملازمان شده باشد یعنی گوش زد شما

شده باشد چه بلاها که بر سر الیشان نرسیده بعد یعنی بلاهای بسیار بر الیشان رسیده بعد

مبادا انها بمعنی فیما بین انها خلیکه اسمی من بعد یعنی خطیکه بنام من بعد بغاوت

ورزیدند یعنی نافرمانی کردند بدزدن بمعنی گریختن دست و پا چه شدن بمعنی

سرتیمه سران هندی کمپرانا توپ و تفنگ سردادن هندی توپ و بندوق چهوڑنا

اخر با استین همت مالیده برانبار نخت و بار همت افشرد تغیر احراستین را ارتفا

بالا کرده برانیسان حمله کرد و بجای خود استقلال نمود نایره قتال نطفا پذیرفت یعنی

آتش حرب سرد شد نه اینطرف فیها بثبت سر خود دیدند نه انطرف فیها یعنی نه مردم اینطرف

گرگشتند نه مردم انطرف بجای خود سازا مدند دستبازی شد یعنی اندک جنگ شد

کوچیده رفت مصلحت دیدن یعنی صلاح دانستن پشته را در هوا رک میزند یعنی کار

عجب میکند نصرانیان پیشوا را بانی قسنون کذا را بلیغ کردند یعنی امت عیسی ع پیشوا را که سر دار

جنو یانست با دجه افوج بیشماریش معدوم ساختند گویا که منوز از رحم مادر

سر بریده است آتش زدن اک کفا نا یکرنان و یکدل نبودن یعنی باهم اتفاق

داستن از جونه اینها یاد است یعنی از مفرود بسیار زیاده است چونه در اصل جانبا است

یعنی فلک اسفل درمندی نخر کاجر البیب لجه اهل زبان چونه شد از اخبار الطرف

اهمجم قرع سمع نمفه است یعنی اخبار الطرف چنین گوش زد شده است تمام

تمام شد سال نبود خجسته یعنی سالکرده که لفظ هندی رست بامن سلام و علیک

واستند یعنی بامن تعارف واستند باعث سرور سنه یعنی سبب خوشی

دل خجسته کلفت ها منقرض نبود یعنی سررشته یکبارگی بریده شده نبود

حلایل اشخاص جلیل القدر یعنی زنان مردم کلان درکار و خدمت خود انمی دزدیدند

یعنی درکار کردن پهلو تهی میکردند اگر زن یدوف مزدزن عمرو نفکا میخواند نفکا

یعنی تبه کاتی تهی فس عا مدازن خالد میر قصد و زن بکر تقلید میکرد فس عا مدا

یعنی قیاس کن بر ین تقلید میکرد یعنی تقلین کرتی تهی تخم اعاست یعنی از لطفه

اعاست مراد از اولاد است مرد که میر قصد و میر قصید یعنی مرد که بسیار میر قصید

طرفه ماسوجه است عجا سوجه جانور خورد است که از انهدی معمولا کوبند و بخصیکه

کوتاه قد و حقیر باشد از اطرافه ماسوجه خوانند رخت زمانه بوسیده

و خیش مدت گرفته فلاخی میکرد خجش یعنی مثل فلاخی یعنی مثل حلابانا

کسے را واسطہ ساختن یعنی کسی را میانجی کردن در بغل فشار دادن بغلبک
تنگ بغل گرفتن باہم و عدہ مؤکد شدن کلال بہم رسانیدن یعنی ماندہ
شدن دو ربع شب گذشت یعنی نصف شب گذشت ہمچو خوابید کہ گویا مایش
زدہ است یعنی بخواب غفلت رفت غلبہ نعاس یعنی غلبہ خواب نفس در دیدن
یعنی دانستہ خود را بخواب زدن ہندی دم چرانا شلاق مصلحت امیز کردن یعنی کم
زدن تقلید ساختن ہندی ساتک سانا ہچہہ و بہہ یعنی خندیدن و خوشحالی
خرخر شروع کردن خرخر یعنی صدائیکہ از دماغ بوقت خواب برآید ہندی نراخرآنا
کوبیدن بسر وقت کسی رسیدن یعنی ناگہان رسیدن بر سر کسے راہ خانہ ہا خوشحالی
کرفتند من ازان سہ ستم و شما ازان من رسید یعنی من ازین سہ ستون و تو میرہا
رفعہ رسید یعنی مضمونش رسیدم یعنی احوالش در یافتہ کردم حرف اعتماق یعنی بیون
کردنہا این کفلو قصد وثیقہ میخواہد یعنی سخن دیوانگان میکوئی و ظرف ایجاب یعنی

ایجاب اہو برہ کنایہ از معشوقہ شربت نار الرجال یعنی مے بہانہ بیش نیست
یعنی زیادہ از بہانہ نیست من در شرارت بزرگ ہستم یعنی از شما شریرترم دروغ تا کجا
از خدا نترسید استبعاد ندارد یعنی بعید نیست بلا کردار ساد کی شما باید شد کہ ہمہ صفت
ریش و سبیل و قد بلند بدر ہفتاد سالہ را چون اطفال میفریبید بلا کردان یعنی
و سبیل یعنی روت کدارش میدہد یعنی عرض میکنم بالا بالا موخہ کردہ یعنی مخواہ
مال بابا بیش یعنی زر بدرش اگر بکند و درخت متوقف میشد بہر چہ تمامتر
میوہ بر درخت نکلد اسکہ است ہر چہ تر یعنی در سلوک خوب و رسیدن بالاخرہ
یعنی خوار و خوب گرفتن و شلاق کردن و کتک کردن یعنی زدن و سزا دادن
ہجو ردیف عرضہ اوارہ حدمت کردن عرضہ یعنی عرضہ اگر مبدا سکہ بجوم یعنی اگر
میدانستم شکایت برار اولوسکہ ام یعنی حاصل مستعمل سکوہ بوار لوسکہ ام بچہ او
کرفتم نجہ یعنی کریبان عصبیت یعنی محکم بودن و دین معتقدہ داشتہ خواہد بود

یعنی اعتقاد داشته باشند شکر آب رو دادن یعنی ارزده شدن ارزوی وقایع محرره

خامس عشر یعنی ارزوی اخبار مرقومه بازدهم تیرذمه یعنی اندکی در مکتب خسران تالی

حدرس شیخ نجدی بقول شیخ نجدی یعنی شیطان بااو ساخته یعنی بااو موافقت

کرده و به کربنانی والا بثبت سر مسجد آمده می نشیند یعنی عقب مسجد امده نشست

حال یعنی اصل هرگاه وقت شب بازاری میکشد بر سر بچاره میریزد یعنی خون شب

تمام شد بر سر بچاره تاخت آورد خدمه و تبعه و لحقه هر سه یعنی و البستگان بر

قهقری در میرود یعنی برگشته میرود قهقری کریست که چون باورسانند پس رفتن میکرد

مرحوم مرزا اشفیع یعنی مرزا اشفیع مرحوم سوق عبارت اهل ولایت است که لفظ مرحوم و

مغفور و غیره را بر موتی مقدم سازند سیه بختان ذخیمه العاقبت یعنی بد بخت

بداخرت ره بجایی نبرد یعنی بجایی نرسید کرم جوشی کردن یعنی اختلاط و محبت

کردن در تزاید است یعنی زیاده است وصول خبر یعنی رسید خبر کرد دلال

یعنی قول شد حجاب بارگاه عرش مثال یعنی دربانان درگاه عالی جاعه باغیه یعنی

کرده یعنی مطیع حضور فیض معمور حجاب و بی نعمت خصوصاً کنایه از شاه عباس

و عموماً هر بادشاه را توان گفت قبه مبارک یا من ال عبا علی عاکفه انتهیه

والنسا صباح روز معلوم یعنی فردای روز معلوم در دل غبار کدورت یعنی اندک

غباری در دل داشت جماعه سابق الذکر یعنی گروهی که پیش از این ذکر شان شده نعم

شهر حجته بنیاد صفت سر فرود کشیدن یعنی فرود آمدن رجاز در عالم

استیلای نعاس یعنی در حالت غلبه خواب بگلوی شهادت تشنه یعنی گلوی

تشنه شهادت بقلب اضافه در بلبت نشستن و در علی قالو بلی نشستن و جعل سدا

یعنی در سیاه کاسه آسمان زنگار سدن یعنی همان معنی سایر الناس یعنی همه مردمان معظم الیها

یعنی دو شخص بزرگ کلانتر یعنی امیر الامرا و چودهری بست هزار نفر یعنی لشکر

در زنه جمع وارث کلید دار و اصحاب تولیت یعنی خادمان مزار بزرگان از جا بردن

بمعنی فریب دادن انواع مکر و حیل بکار بردن بمعنی مکر و حیله ها بسیار کردن خوابی آمدن

بمعنی احاطه مبارک چه سعیها که مکر دند چه عرقها که ریختند در اینجا استفهام انکاری است

یعنی کوششهای بسیار کردند عرق ریختن نیز بمعنی سعی کردن اثری مترتب نشد یعنی

تاثیری نشد سرهای دانشوران و بال زانو شد یعنی غافلان تا بدیر ارفکر سر بزانو ماندند

عمارتهای که خود را بلندتر از هر چه در دنیا میکرفتند از زلزله در افتادند و از پایه خود

متزلزل شدند منزل بمعنی فرود آینده خدوم رفته دیده آمده ام خدوم بمعنی خوار الام

دوا هر بر کران باشد الام بمعنی درد ما دوائی بمعنی ملمات اگر فرصت اقتضا نماید

بیاید بمعنی اگر فرصت باشد بیاید کرس بمعنی کرسی ستاد بمعنی کسر بمعنی تعاقب

کسی کردن بسیر بمعنی راضی شدن آتش شوق در ایشان بمعنی تعشق شوق عاشق

اسد الله ارروزنه نگاه میکرده است بمعنی میدید هر چند سر که فرو چشم در نگرفت

یعنی هر چند نرش رو کردم اثر نکرد در سنم را بضه در سنبر سکین یعنی سنم را مغلوب

بالاله یا امیر المومنین اگر یک سیلی زده ام مغرسرت برآمده است بمعنی قسم خدا

و مرض علت که اگر یک طمانچه بزنم معرسر تو برآمد گوشمالدادن بمعنی تنبیه

معلمان بمعنی معلمان احسان بر بر طاق بلند مکذار بمعنی نکی مرا موش مکن

کفش که نرا سیلی میزنم هر چند سر کردم تبغ من نبرید بمعنی مرخد منع کردم

تمپس رفت من نشد القاب سقیق حال بی سروپایان سلام قبله سده

ملاذ والامناقب سلامت ملاذ تبده سلامت مرزا صاحب والامقام سلامت

مرتبت سلامت مخدوم والاحباب سلامت مخدوم والامناقب عالی سلامت

بعرض خدام ذوی الاحترام میرساند قبله قبعر سلامت ملاذ مخلصان داعی سلامت منفی مکرم سلامت

جناب مخدوم معرفت العالی مخدوم مکرم سلامت مخدوم ملاذ خوهان سلامت

مخدوم والامقام سلامت برادر عزیز ارجمان سلمکم الله المنعام بعرض والا

مشتمکان طناب خیام سپهر احترام میرساند بعد کوک نمودن سار اشتیاق

کوک نمعون بمعنی درست کردن بنا جادونان بنا بمعنی اکلشان اشن واب تقدیر میسور

مهیا ساختم بمعنی طعام واب آنچه میسر شد موجود نمودم ظاهر شده بوده است یعنی

معلوم شده بوده پنجه با زدن سدم یعنی نمیدانست سدم اگر فلک موافق و طالع مساعد

کار خود را میکنم والا یا نصیب جبر واجب الاستفسار است یعنی جبر لیست که تفحص

ضرور است چکیده استیتن فلم کسنه بوده بمعنی مرقوم شده بوده همه کلیته بوده کلیته

بسندند کلیته بمعنی همه آخرها کار برسواکشند از نیمه مرده چانگان که حساب

برمیداله یعنی این همه کویا نرا کدام کس بشمار می آله طبع چاهیده وخاطر افسرده

چاهیده بمعنی خلاب تا طقه یاوه نصر بروزبان کلیته کوحقیر بمعنی انم اراله دارم

یعنی من اراله دارم فلانی با فقیر بسیار مربوط است برای من خیلی میکند

وودرد اراله دیکر داله خاب بفشرده قلمی در بیاب نوازند تحمل که موثر افتد

فشرده قلم بمعنی تحریر تحمل بمعنی احتمالست فلک ثوابت در هزار دوره کامل مثل او

ندیده فلک ثوابت بمعنی فلک هشتم زله تحسین وافرین بوده زله بمعنی طعام از

جاری بحار کو در بالغه بحیده قوت منفعله مقسوم این مردم نیست یعنی این مردم بحیا

هستند با اقران واشباه ونظایر وامثال خود اینحال دارند یعنی مانیستیم خود این حال

دارند حذب منفعت ارما یوکل وما یشرب وما یفرح الطابع تمامند اکراد اثار برد

وعلامات سکتوی سر همان معنی بکیر اورد معنی مفید کردن نخوت منفوخته بوده است بمعنی غرور

میکرد مضمون خط حالیه بانی نظر انست که رشش را سفید کردیم ولواد بهم رسید کردید حالیه

بمعنی ظاهر شواد بمعنی ثروت وخواند مخلص بحسب ایمان ملازمان جانست وشاش بالطف

ساختم بمعنی بروروشب شوریس ده اوشدم بیمار مند راقم شدید النقاضا هستم ومیخواهم

که هرچه مبلغ است همه بکیرم خب نصف خوهواهد دله مرکش بکیرتا نه نیب راضی شود

مشتاق افراق برند کفته یعنی من اندکی را وداع کرده من خاک بسر بهیچ بمعنی رجکاره

بالاین

باسم راقم سراپا عیب یاغ فردوس مثال من از زدل سیاه رو سیاه خوند کار طفل دوش

بمعنی قسم

هادیه است خوندکار بمعنی شاه روم طفل دوش ماه و به کنایه از سوخته ماه و به بمعنی دوزخ

نبارنامه در خصوص ملاقات شریف با شمس الدوله روانه حدمت داشتم

خصوص بمعنی مقدمه چند رقعه بکیه داشته براه افتم براه افتم بمعنی روانه شدم فرمان

تغافل بناهر و بلا کرد آلبی پروا رحناب شوم که جنس فدای نفس بر را بکلم فراموش

تمام شد داستان راقم حالا بخبر برسر یکچند از احوال دلبران سیر بدیم لو قلم را بدرد

مرآرم این خبر قرع سمع خدام نمه خواهد بود در آن شهر حکم حکم من لو بمعنی تبره را با

بداخرت هرچه از زهر و حلوا و شهد و شبرنگ پیش آید طمع نمه سرنگ بمعنی زبر

طمع نمه بمعنی خواهد است که باین زودی خواهم نشست یعنی نمیدانست که این مصیبت

خواهم دید بعض شماس سبزیان از انجا که راه ربلا

اقبال او را بی جراغ و خوش را تحنه مشق حوادث ساخته بچه جاک کرده خودم

بر مصیبت خجو بکریم هرچند دست و بازوم تیسران دست ندادند نام خدا چند باغ ارا

کم شو مردکه هرزه جا به کلیسه مکو بعد چند گفتگان آب باریخته جدا شد نغز بعد از چند

حرکت منزل نکرده جدا شدم هنوز هنوز هنوز کار نکرده بمعنی تا حال هنوز او محا

نکرده بمعنی یکطرف محبوبه را خوش میکرد و یکطرف با مردم سخن مزد محبوبه را

خوش میکرد یعنی با محبوبه فعل میکرد بوسیدن آن کندن بمعنی همین جنگی لیسا صورت

بوسیدن مونه جو منا اگر نفس کشیده بمجو شلاق کرده ام که در زیر جامه زیده

نغز اگر دم خواهی نو جنا خواهم زد که در پایجامه خواهی ریدچیش نفس بمعنی حرف

تا گفتنی گفتن در هندی شنیدن اگر تا گوید میشنود بمعنی میگوید مراد از اینکه حرف

تا گفتنی میگوید اسرنگ بمعنی خبگا تا تلنگی بمعنی حرف تا بشاشیدنی

تمام

اصطلاحات ومحاورات از موالفات مرزا قتیل علیه الرحمه

ال دفتر اکاؤ خواه یعنی حساب پاک نشد هنوز نه در کون کسی غلط بد کنایه از نسیار

برسیدن هند رفتن حنا وارهند در گذشتن حنا کنایه از کمال شوخی رنگ حنا

کبسیا هرند اختر در گذر بمعنی ساعت سعید است اودک برایندن بمعنی طرافت

سر گردن اوردک زبان ترکی مرغابی از گوبند روغن قاز مالیدن دباغ سبز

نمودن آب بر برگ سرداد بمعنی فریب دادن آب بیار کسی ریختن و آب

بیاست کسی ریختن مراد از خدمتگاری کردن آب برایینه ریختن فال نیک است

برای مسافر چه قاعده ولایت است که چون کسی عازم سفر شود دانه نشش چند

برگ سبز برایینه گذاشته آب بر آن ریزند واین فال برای آنست که بسلامت

صحیح ودو نوکامیاب گشته ازان سفر معاودت نماید ازین دندان کار کردن

دبدبه دندان چیدن بکاری عبارت است از صرف همت بکار آن

واظهار کمال رغبت بان پاره کار و پارچه کار اول باضافت ونانی اضافت

صحیح باشد بمعنی عیار رفته انگیز تا تشیاره گیرند بمعنی نسر اول شنید مقرر کردن

برزه رو

برطرف ثانی بمعنی چیک رو خاک راب بمعنی قسم حوالت ابی عمد معامله برهم خوردن معامله

آب بکار بمعنی شکل و مانند کار جو گندم گندش و ریش و سبیل سر عیار

ارسیاه و سفید شدن مو باشد چشم روشن بمعنی مبارکباد روشن شدن

چراغ کنایه از برآمدن مراد او ست خانه روشن کردن حالا در ع

ظاهر کردن است آب از آتش یا آتش از آب برآوردن کشیدن

یار و غن ار کدورخشک برآورد یا کشید یار و غن ار سنگ کشید و برآوردن

اشاره از سر انجام بمعنی کار ممتنع الوقوع بمعنی مشکل که بمنزله محال باشد

آب غریب و آب سفر آبی که در سفر خورند و با مزاج خورنده ناسازگار

کروش بمعنی ناموافق افتادن آب و هوا کوچک ابدال مرید که ارادتی کمتر مرید را

در عمر کمتر بود یار حیار و یا حیار و یا حیار مرد کم قدر و حقیر کردار

یار بار کردن بیرون گذاشتن یار از خانه یکی را که یار از خانه کار بیرون نگذاشته

مثل حال شریف که هر زه کردی عیب شان نباشد دور کردن کسی

بمعنی فرمان شدن کسی بصدق در سر کسی نشستن یا در کلاه کسی نشستن کنایه از

مغلوب ساختن او باشد بقایم رنجش عاجز شدن است بشم در کلاه داشتن

بمعنی غرور دولت است دم در کشیدن و دم نجنبیدن بمعنی خاموش است

مروت کسی را بینه نهادن مراد از رشیخمذ او باشد شمع نرم و دست خوش

بمعنی نشخره سورن الماس و سورن آهار بمعنی سورن فولاد و سرخ عیار نام زر

عیار است بردار و بدو و درد و عیار مطلق را گویند ریش قاضی بمعنی بنه سر مینا

انجو و گرد یار سبز باز کردن جرس کنایه از دفع دجر باشد کلوخ انداز بمعنی جش

منجوار رولایت که احرش سبا کنند چراغ روشن کردن هندو مراد از برباد

کشتن مال او ست چراغ مست کشتن بلبل قاعده ولایت است که بلبل را وقت

شام در مزار برده پیش چراغ مست کنند چشم آب دادن بمعنی تماشا کردن است

برق چشم کرفتن وآب چشم کرفتن بمعنی ترسانیدن کنیت دستان

وکنیت بازدن و سرباردن بمعنی رد کردن کسی یا شد مال ندرد او برکو

پا انداز بمعنی مدارج انچه بکاندازند زیر پای داماد و عروس و هندآب بیزر آب

پاستان جشن فارسیان که در تیرماه کنند خماندن بمعنی حبس مطلق

ابکیر کلان بمعنی تالاب آب سیاه بمعنی آب عمیق وکل و لای و بمعنی است که

درسم آب بیدا مشوه مه کردد نه کرد نا جیم فارسی کویند درجای مستعمل

کسند که شخص متوجه کار کردد که اندوبزرک تری لیاقت آن ندا شته باشد

مثل پادشاه چه مه کرد که وزیر نه خواهد کرد در بست نشستن به بناء فعلی

بست عبارتست از دو جا یکی روضه مبارک امام از ائمه دویم اصطبل یا د

چه در ولایت دستور قدیم است که کتابه کاه بر کاه بناء یا ستانه یا مام رود

یا در اصطبل شاهی نشست از خون او در میکذرانند و قصد بر اورد او از انجا

میکنند برای این در ایران مصطلح شده است که هرکاه شخص کناه میکند و در پناه بر دسته

نمیشند در آن مقام میکویند فلانی در بست نشسته است یعنی جای رفته است که

اورد او از انجا ممتنع میباشد و کف کاسه کیری کار کردن بمعنی رد و ادا ن کار فارغ

ازست یعنی غالب و رفتن مرادف در بست نشستن است و عیاقا بمعنی صحیح است

قابو و قابی در نزد کاستانه را کویند دخیل بمعنی امان طلب از و زره مقتول

در عرب رسم قدیم است که اکر شخص را بکشند و نعش بدرش رفته بکوید که انا

بدر مقتول باید که مخور قتیل و نکردد و کشنده دخیل و را نجا بمیرد که سهل و خوکنست

بخ زدن خبر بمعنی در کذشتن از ان خبر شهید بمعنی نام طعام یک اشی

بختن کنایه از بسر کردن مضمون بیت با افتاده بمعنی سهل امور کیک کرفتن

بمعنی زور بر صبی کردن سر که فروختن بمعنی ابرو ترش کردن امور دماغ

کرد سد کنایه از بنده مصاحب او سد لوهان روح سد بمعنی اداشته

ده کس اند ان مور را اندام بر جاستن یا مور اندام راست شد کنایه ازین بسیار
بسر زلف راندن مراد از کثرت و طول کلام بسند نیاید و خبر کوتاه
برکسی بند کردن بمعنی مجامعت کردن بخواه کردن بمعنی اغلام است
چشمه سلسبیل هر چه بد تر بمعنی کون بود اول اصطلاح و دوم مجاز
و کرفتن بمعنی کون دادن و کون کرفتن بسر بجهیدن و بسه کردن بمعنی راضی کردن
امرد بکون دادن و بسر بجهیدن فرار فتون کشتن سر باشد سلامانه بمعنی
قلعه بغداد و بغداد بمعنی شکم بر سر یا امد نمودار شدن دو کلمه از مادر عروس
هم نشنود هرگاه دو کس را باهم مناقشه رود هر دو شخص حاکم سخن
چون یکی از آن دو هنر کفتکوی بسیاری طی نماید و ساکت شود شخص دیگر حاکم بکوید
که حالا دو کلمه از مادر عروس بشنوید یعنی از ظرف ناذ آب کشیدن
بمعنی ستن آب در دیده داشتن بمعنی حیا کردن آب در چلکرداشتن

یا آه در چلکرداشتن بمعنی صاحب مقدور شدن زهره ناخنش و چلکر ناخنش بمعنی مردی
کرد آب بی لجام خوردن و آب بی اف خوردن بمعنی بی ظرفه کار کردن
و بی اندیشه کار کردن شکر آب بمعنی ملال ظاهر کردن ساندستان
سر چرا غا کردن و بر فلک کشیدن و شتر بند و فیل بند انواع لعنت
کاروانسرای کنه کاران است اولین سرای ملاک ادمی باشد و ثانی احتمال سلامت دارد
کاروانسرای کنه کاران است اولین سرای ملاک ادمی باشد و ثانی احتمال سلامت دارد
راه رفتن و دامن بزمین کشیدن مراد از راه رفتن بکمال غرور است
سفید طهارت کبر بمعنی خون کبوتر دانش تر و آب آتش رنگ و آب کلیه ازرنگ
کنایه از شراب بسفتالو و کبوتر دم کنایه از بوسه سر کن بر کس و سر کن
بر کس و سر کننده بکسه و سر کنده بر کنده بمعنی سر اسیمه بر کار نشستن و
سینه پهلوانان تنگ شکر فرا است از گشتی و همچنین چار چم و بخته

نوچه جوان نوخاسته که بکستر گرفته بر خرد کتخدا صاحب ده و رئیس و صاحبخانه

ریش باما و حاجی و خنیر و کاو دیده و فخری و قندهاری و خانه علما ما انگام انگور

و برو پری خانه غلامانی کرد الورا کوسند و ان جرد یکی است از انواع توتیه

مایکول والله واعلم بالصواب بالا حصار مکانی است در کابل

شکر دره نام محله در کابل پل مستان تپه بلندی است در کابل مرزای و

و با بری و میر محمود و خشک و صبح خانی ماهیار زرد الو و دستار بر رئیس زردآلو

و مشعل بکف گرفتن کنایه از تظلم کردن ستم رسیده کاپیش حاکم حاجه برآوردن

برسر چوب کردن و عور خون کردن بچه بروی کار افتادن فاش شدن راز

چاک سینه بمعنی حاک گریبان چاک و خشن و پیش قمیص و خشن برباد کردن مال کلیه بر باد

کردن کنایه از کبر و نخوت بطاق ابروی کسی کار کردن بیاد کسی کار کردن

ابکامه اسمیست که از حموضات متعدده سازند حموض بمعنی کیله آب میخمید

تنج و تنگ و شیشه و ظروف بلور برین شراب و را صطلاح اطبا شربت را گویند

لے تہ مردی حقیقت باد دست سخن کنج باد آورد و کنج باد آور بمعنی کنجد است

که خان چنین بر گشت ما با کنیم خسرو پرویز در ما مزن فرستاده بهم

ما مصر و بر ا متصرف نگردد از سوی اتفاق باد مخالف وزیده ان کشتی ما را

بیتقام آولد که انجا لشکر خسرو افتاده بهم وان کنج بدست خسرو آمد و بمعنی

چیز مفت هم استعمال کنند ابتدا بسخن کردن بمعنی سخن بی تامل گفتن است

طاق سند طاقت تمام سدن طاقت زرد خصا مشهور نقس و کل اقسام ترانه

خاک دامیکر و خاک جلو گیر شهر دلچب سبز سدن و سفید سدن و سیاه کردن نمودار

سدن سیاه لشکر گرفت لشکر جان شما بیداد و جان شما خالی و جان شما سبز بمعنی یک

معنی دالو شنقار و طغرل سدن کنایه از مرگ سلاطین خقانی بر گروه مر

کار از همه جی عالم نام رستم زر است نوا برآوردن بمعنی عیب جوئی و ظرافت و

مشابه ساختن کسی یکسی یا چیزی از روی مشابهت تمام یا بهادلی قیمت خبر

کران بها و خبر با کاره تیر خشت کسی از بام افتاد در سواد آمدن آفتاب لب بام

شخص تفنگ بمرگ دهنده در بدیهه ان مسلم لی حیا علم خوان

کسیکه زیر علم امام در عشره محرم خبری بخواند خوانده مشهور لغته و سلامه

محاوره حافظ مشهور و مطرب روضه خوان کتاب خوان محرم داکر خوا

احوال امام شهید یا منبری هر که او بر روی منبر امام نشسته وقت شروع خطبه

و مرثیه و کتاب خبری بخواند لیکن آن چیزها بر چیزهای مذکوره جدا جدا التقدم ضرور است

توحه مشهور و چند بیتی متضمن احوال امام ۱۲ اثنا عشری و موالی و مومن و جعفری

ابن السبیل مسافر فرزند اصفهان بانشنده اصفهان آب در دل شکستن آب بردن

دندان سرخ کردن رغبت کردن سیاه و سفید روزگار بعنی نیک و بد زمانه

نفس سوختن و عرق انجمن و استخوان شکستن کنایه از محنت بسیار و مرکان سوختن

بی خوابیدن بر دو رمانده شدن خجل شدن روسیاهی شدن بهتر و کشش بهتر مانده کننده

راه واکردن راه پیدا کردن است سری کشیدن نمودن کردن سر بصحرا کشیدن بی سر و پا

بطرف رفتن رخت بستن و بایستن سفر کردن ماشاء فالوده نمی خورد بعنی بسیار

عمر در دالوده را در هوا رک زدن کار عجیب کردن باد بزن باد زن فراشی

باد دشمن مجمه بعنی سینکی بهار بند اصطبل بادشاهی نباید ضابطه است که اسبانرا

در موسم بهار انجا مرسند اگر گوید که راست سفید است باور ندارم بعنی این

مرتبه دروغ میگوید نان سنگک نانیست که بر سنگک تاب داده بانش میزنند

آتش برگ جقماق بگیر آوردن محکوم و مجبور ساختن بکشش بر و لا شرف والله

بعنی مرا تب از و بهتر است دل داد تسلی کردن خونش عرق تر از خون تو نیست

بعنی او به از تو نیست خاکش از خون تو بهتر است بعنی او بدرجه از تو بهتر است

رو کم فتن پوسیده شدن جنگ زرگری جنگ بمصلحت علت قمر کنایه از حماقت

مسکنه شهر قم که اجوده هوار بام زیاده بر حویلی طلب کنند علت کوله کرمی

عبارت از هر عیبی که مانع امر خیر گردد جادر مهتاب جوشش مهتاب اردهان تو

زیاده است یا از سر تو زیاده است یعنی این حرف یا از سر تو زیاد است یا از سر تو زیاده است

بنشت دست خایند افسوس کردن سر در سر کار کردن کنایه از مشغول بودن

در آن کار بر سر کار آمدن نیز همین معنی کین خواهی و خونخواهی انتقام طلبی حرز قلب

رسن بر دو در جار استعمال کنند که شخصی بگریزد و مال کسی نیز ببرد گیرند مغز و زرش شتر

و اگر چند شوند در شاه مرد آن ۴ جنگی یکیا نام جانور لیت کوله لو شخص گم استعداد

ذر لولوت و مغز کم استعدادی و آیچمدانی نیز از بد سرت کم دم و جند قیت کم زدم

و کردت کردم و کردت روم و بلا کردانت شوم و قربانت سوم و قربانت

روم و دورت کنم همه یک مغز دالله عباس و مادری از مشکوک شما بر قوم

شهر ما کنایه از نادر شاه خوله لقب ارامنه جلفه محله انصار اد راصفهان

ادر

افخار

فیضانی ساغر کوچک آب بپوست انداختن باناخ سدن طفل و پخته سدن میوه

سیر اندام بیای مجهول بهن سینه تنگه تبان جزیر کیه پهلوانان در روغن کنجد خیسانیده

مریوشند کبند مبارک مراد از خاک مبارک و خاک شفا خاک کربلا

پیر مغز سجده گاهی که از خاک مبارک سازند صاحب و حجت و حجة القایم و قائم

و قایم ال عباد صاحب العصر و الزمان و صاحب الامر و محمد و محمد بن الحسن و امام ثانی

همه یک مغز و کیل لقب کریم خان بادشاه ایران آدم ال عبا و بیمار کربلا سید الساجدین

و علی ابن الحسین و ابو محمد امام زین العابدین ۴ لنگ بر دوش و بزاویر هر دو نام

فنون گشتر سردادن لطیفه گفتن لطیفه سگ کجاست و سگ کیست بمعنی چکاره است

نوکر اینها جاقم بمغز نوکر این خاندانم جامه کندن استعفی مردن هم شهر ارهم وطن

کلاه زمینی و اسمان نقاب کلاه زمینی سماروغ تواضع حمام تواضعیکه در آن

هیچ از کیسه متواضع صرف نا شده خاکمال کردن بر زمینیست اورد پهلوانان کل بجمالت

بمعنی افریدن یا دادن یا بمعنی کردن و شکر دردهان تو کچه کل کردن ظاهر شدن انگشتر

وقت انگشتر بازی پیش هر کس که باشند و مصطلح است نظاهر شدن عیب

دراز دردل کردن بمعنی ظاهر کردن دردل خوب [illegible] از جبر

بالاچاق غالب زیرچاق مغلوب عالیجاه کابل یا قندهار یا مکار [illegible]

صوبه دار و ناظم انجا داماد مشهور و شوهر خواهر دیوزر معروف دکنایه از ایام

گذشته که یکدو ماه بیشتر باشد برابر دکنایه از یکدو سال گذشته چنین فرقه در تورا

مقابل لوطیان ایران تیر آدر قرمساق تیرکش دانستن به بناه کس لقمه خوردن

غلطیدن تفاخر کردن بر کار عمده زبان بریده و کردن زدنی و کردن شکسته و رفته

دکشتن کنایه از کسیکه کار نمایان از و ظهور آمده باشد و بلایدبند تیز بهمش معنی و برمغضوب

هم توان گفت بنجام کشیدن بند کردن کسی را در پوست خرما کاوکه از آب بیرد

آب باریک آب نمکی که در نباتات جاری باشد سبزه و سبزه نه خوردنی ملیح و سبزه

کلکون

انگبین یک او به سنبه و سرخرزند حسن برشنه حسن بطرالدوال حسن کلوسنور کنایه از

حسن بسیار مطبوع چنانکه افراط حلاوت تلخی میرند و کلوا میسوزند و بوسه را

نیز گویند همین قیاس خداخدا کردن ترحمان ترسان کار کردن سنگ دیده سنگی است

چون از او در آب گذارند باران باریدن گیرد سر قوچ ضرب سر گوسفند و قس

مصارعت بشرط کار و خریدن بعد امتحان با کسی آشنا شدن گوش بر

خبر لیست از موضوعات میرعباس که نوکران حاکم از ایران روضه امام

را شمار راه گیرند زوار زیارت کننده قبر امام آب جاودان آب حیات

باش گرفتن آمدن کنایه از آمدن و زود رفتن برداشتن بمعنی همراه گرفتن

کی را در سفر و شیر بمعنی سخن اغاز کردن زور کسی رسیدن در رسیدن بمعنی مرگ کسی رسیدن

دم و دود و قوت ظاهر خانه اباد و خانه خراب خطاب

بشخص که بی اندیشه کار کند کلام عبارت از علمی ست که در آن علم مقدمات

نقار ابدلال عقلی ثابت کنند و متکلم دانند آن علم را کو بند سماک را اصطلاح لوطیان

چنگ کو بوح خدا لوح محفوظ از راه دور آمد کنایه از سخن نامعتبر کو لوطی اللهی بمعنی شخص نادار

که هیچ نخرخداند اشته باشد اسپش کهنه دستش یا استین پاره داشتن کنایه از افلاس

رک کردن بمعنی غرور و تفاخر حکمی که بنابر آن بر وهم نبود و اثر احکمت موهومه نیز نامند

علمیست از علوم ادبیه مشتمل بر آداب مباحثه چار ضرب نوعیست از شب رو

شعبان باغ مراد باغیست در حوالی خواجو نام خواننده مشهور در ایران

زابل نام شهریست نا تلنگی بی مروتی تلهنگ کسی در رفتن و مهره لطاس افکندن بمعنی کوزن

باری کوش بمعنی طفل باری دوست شیراقتاب بیاری معروف سبیده صبح انداروزه

پارچه است فرد و سدیس صحبت بمعنی برهم خوردن صحبت شیخ رئیس بوعلی سینا شیخ اکبر

محی الدین عربی صاحب فصوص که کتاب مسایل تصوف است سید الطائفه

جنید بغدادی را کو بند جمال الطریقه ابوسعید ابوالخیر شیخ مجدد و مجدد الف ثانی

و قیوم رتبتی شیخ احمد سرهندی مرید خواجه باقر بالله نقشبندی کلام دام ظله بمعنی شراب او عبارت طایفه از قطاع الطریق بمعنی کردن خاریدن اظهار

تفکر و تحیر معنی آهن سرد کوفتن کار بیفایده کردن دندان بفارسی

تمام شد استنساخ قبول نکردن سخن کسی

(20) Istilâhât-e-Jausi - Criticism on the uses of Persian idioms & metaphors by Mirza Qâlib, born in 1172 A.H, died in 1233 A.H.

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Mrz Qall

Title:
Istilht-i Frs

Date:
[18--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23222

File Description:
Istilht-i Frs